

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۲)

شنبه ۲۶ - ۱۱ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۲۸ - ۰۵ - ۱۳۹۶ م؛ ۱۹ - ۰۸ - ۲۰۱۷

وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اذْهَبْ أَنْتَ وَ اُخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيِّنَا فِي ذِكْرِي (۴۲) اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَمَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يُحْشَى (۴۴) قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّعَى (۴۵) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمِعُ وَ أُزِي (۴۶)

I. تفسیر

1. اذْهَبْ أَنْتَ وَ اُخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيِّنَا فِي ذِكْرِي : بروید تو و برادرت با آیات من و سستی نورزید در یاد من.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۱۲):

"اذْهَبْ أَنْتَ وَ اُخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَبَيِّنَا فِي ذِكْرِي" در این جمله امر سابق تجدید می‌شود و در آن خطاب تنها متوجه موسی (ع) شده بود و می‌فرمود، "اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى" (۲۴: ۲۰ طه) ولی در این جمله برادرش را هم به وی ملحق کرده، چون خود موسی قبلاً درخواست کرده بود که برادرش را در کار او شرکت دهد، به همین جهت در خطاب دوم او را هم مخاطب نمود. دستورشان داد تا با آیات او نزد فرعون روند و در آن موقع دارای بیش از دو آیت نبود، و از همین که فرمود، "با آیات من" خود وعده جمیلی است که به زودی در موقع لزوم با آیتهای دیگری تابیدش خواهد کرد، و اما اینکه بگوییم مراد از آیات همان دو آیت است زیرا گاهی جمع بر تننیه اطلاق می‌شود، و یا بگوییم هر یک از آن دو آیت منحل به چند آیت است، سخن قابل اعتمادی نیست.

"وَ لَا تَبَيِّنَا فِي ذِكْرِي" - کلمه "تنبیا" از "وَأَيُّ" به معنای فتور و سستی است و مناسبتر به سیاق سابق این است که مراد از ذکر "دعوت به ایمان به خدای تعالی"، به تنهایی باشد، نه ذکر به معنای توجه به قلب یا زبان که بعضی گفته‌اند.

در اینجا نیز برای بار دوم هر دو را مخاطب قرار داد و همچنین در نهی قبلی نیز آن دو را با هم خطاب کرد، در حالی که قبل از آن نهی و این امر، در جمله، "اذْهَبْ أَنْتَ وَ اُخُوكَ" که جنبه زمینه‌چینی برای آن دو خطاب داشت هر دو را مخاطب نکرد، بلکه یکی را مخاطب کرد و دیگری را ملحق به او نمود، و از اینجا می‌توان احتمال داد که آیه مورد بحث مشافهه و مخاطبه دیگری بوده که بعد از آن موقف میان خدا و آن دو یا با هم و یا جدای از هم واقع شده است و مؤید این احتمال این است که بعد از آن فرموده، "قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا..." چون هر دو با هم می‌گویند خدایا می‌ترسیم به ما ستم و تعدی کند و همچنین در چند جای بعد همه خطاب به هر دو است، معلوم می‌شود این خطابه‌ها در محلی دیگر بوده.

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی، نیز "ذکر" مورد اشاره در اینجا و در آیه کریمه، "وَ نَذَكُرُكَ كَثِيرًا" (۳۴: ۲۰ طه) و [تا] یادآور شویم تو را)، یادآوری خدا در میان مردم و بیرون از نفس می‌دانند. پس، این ذکر که اقتضای رسالت است ذکر توحید حق تعالی است در میان امتی که سویی آن فرستاده شده‌اند.

در ضمن تفسیر آیه کریمه، "إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَمِمَّ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (۱۴: ۲۰ طه) (همانا من خود همان الله هستم، معبودی نیست جز من. پس پرستش کن مرا، و بر پا دار نماز را برای یاد من!)، گفته شد که خدای تعالی در سوره مبارکه عنکبوت نیز می‌فرماید، "وَ أَمِمَّ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ" (۴۵: ۲۹ عنکبوت) (و بر پا دار نماز را، که نماز نهی می‌کند از فحشاء و ناپسند، و قطعاً یاد خدا برتر است!) و در اینجا ذکر شخصی و اجتماعی هر دو با هم می‌توانند بیشتر مراد بوده باشند. اگر در آیه کریمه سوره مبارکه عنکبوت، مقایسه ای بوده باشد بین "بر پای نماز توسط بنده" و "ذکر الله"، بهتر آن است که "بر پای نماز توسط بنده" یاد نمودن بنده خدا را بوده باشد، و "ذکر الله" یاد نمودن خدا بنده را بوده باشد. این برداشت هماهنگ است با قول خدای تعالی، "فَادْكُرُونِي أَدْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون" (۱۵۲: البقرة) (پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم، و شکر گزارید مرا و کفران ننمایید مرا!) در همان جا گفته شد که در پرتوی این آیه کریمه، شاید بتوان جمع نمود بین این دو تفسیر، و گفت که یاد نمودن بنده خدای سبحان را سبب یاد فرمودن خدا می‌شود بنده را.

دیگر آن که یاد خدا بنده را به مراتب شریفتر و برتر است از یاد بنده خدا را لیکن تناسب دارد با آن. یعنی، اگر برای مثال، بنده یاد کند خدا را در مقام افعال او - عزّ و جلّ -، خدا هم یاد فرماید او را با افعال خود، همان سان است اگر یاد بنده از حیث اسماء و صفات، و یا ذات حق - تعالی - باشد، با آن که یاد ذات به نحو اطلاق توسط احدی ممکن نیست و همیشه از وراء حجابی رفیق خواهد بود چنان که در بحث کلام خدا گذشت.

در حدیثی قدسی آمده است: يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَ اذْكُرْنِي فِي مَلَاةٍ مِنَ النَّاسِ اذْكُرْكَ فِي مَلَاةٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ (ای فرزند آدم یاد کنی مرا در نفس خود، یاد کنم تو را در نفس خود، و یاد کنی مرا در جماعتی انبوه از مردمان، یاد کنم تو را جماعت انبوهی بهتر از آنان!)

استاد عارف، آیه الله جوادی آملی در تفسیر آیه کریمه، "وَ نَذْكُرْكَ كَثِيرًا" (۲۰:۳۴ طه) (و یاد نمایم تو را بسیار) چنین می‌فرماید: جامعه بشود متذکر الهی، نه تنها من و هارون، جامعه‌ی ما بشود اهل تسبیح، جامعه‌ی ما بشود اهل ذکر خدا. این "أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (۱۳:۲۸ الرعد) [(آگاه باشید که با یاد الله قلب‌ها آرامش می‌یابند)] درست است که به حسب ظاهر این "الله" مفعول است، و اضافه ذکر به الله اضافه مصدر به مفعول است، ولی این "تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" آور نیست وقتی "تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" آور است که ما طرزی خدا را ذکر بکنیم که این "أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ" (۱۳:۲۸ الرعد) از باب اضافه مصدر به فاعل باشد، نه از باب اضافه مصدر به مفعول. فعلاً ما ذاکریم، خدا را ذکر می‌کنیم، به مقداری که متذکریم، دل‌های ما تا حدودی آرام است. اما اگر به جایی برسیم که خدا متذکر ما باشد که اضافه ذکر به الله اضافه مصدر به فاعل باشد، نه اضافه مصدر به مفعول، اگر خدا متذکر کسی بود، به یاد کسی بود، یقیناً او آرام می‌شود.

2.

اشارتی درباره سستی نورزیدن در یاد خدا: مراد از سستی نورزیدن در یاد خدای تعالی در این امر او- عزّ و جلّ-، "وَ لَا تَبَيَّنَا فِي ذِكْرِي" (۲۰:۴۲ طه) (و سستی نورزید در یاد من!)، یا مرتبه‌ای است و یا بیان دیگری از آنچه به رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- فرمود، "فَاسْتَقِمُّوا كَمَا أُمِرْتُمْ وَ مِنْ تَابِ مَعَكَ وَ لَا تَطْعَمُوا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" (۱۱:۱۱۲ هود) (پس، استقامت بورز چنان که امر شده‌ای، و هر که بازگشته است با تو، و سر کشتی نورزید، که او بدانچه می‌کنید بیناست!). از آنجا که همراهی و پیروی از امر در مقابل اراده بسیار دشوار است، رسولان و وارثان آنان سفارش می‌شوند به استقامت و سستی نورزیدن. دلیل این امر شیخ ابن عربی در فصّ یعقوبی فصوص الحکم چنین بیان فرمود:

وَ اعْلَمْ أَنَّهُ كَمَا يُعَالَى فِي الطَّبِيبِ إِنَّهُ خَادِمُ الطَّبِيعَةِ كَذَلِكَ يُقَالُ فِي الرُّسُلِ وَ الْوَرَثَةِ إِنَّهُمْ خَادِمُو الْأَمْرِ الْإِلَهِيِّ فِي الْعُمُومِ وَ هُمْ فِي نَفْسِ الْأَمْرِ خَادِمُو أحوال الْمُمَكِّنَاتِ. وَ خِدْمَتُهُمْ مِنْ جُمْلَةِ أحوالِهِمُ الَّتِي هُمْ عَلَيْهَا فِي حَالِ ثُبُوتِ أَعْيَانِهِمْ.

بدان چنان که درباره طبیب گفته می‌شود که او خدمتگزار طبیعت است، همان سان درباره رسولان و وارثان گفته می‌شود که آنها خدمتگزاران امر الهی هستند در عموم حال آن که آنها در نفس الامر خدمتگزاران احوال ممکنات می‌باشند، و خدمت‌شان از جمله احوال‌شان است، که آنها بر آن هستند در حال ثبوت اعیان‌شان.

فَانظُرْ مَا أَعْجَبَ هَذَا! إِلا أَنَّ الْخَادِمَ الْمَطْلُوبَ هُنَا إِنَّمَا هُوَ وَاقِفٌ عِنْدَ مَرْسُومِ مَخْدُومِهِ إِنَّمَا بِالْحَالِ أَوْ بِالْقَوْلِ، فَإِنَّ الطَّبِيبَ إِنَّمَا يَصِحُّ أَنْ يُقَالَ فِيهِ خَادِمُ الطَّبِيعَةِ لَوْ مَشَى بِحُكْمِ الْمُسَاعَدَةِ لَهَا، فَإِنَّ الطَّبِيعَةَ قَدْ أَعْطَتْ فِي جِسْمِ الْمَرِيضِ مِرَاجاً خَاصاً بِهِ سُمِّيَ مَرِيضاً، فَلَوْ سَاعَدَهَا الطَّبِيبُ خِدْمَةً لَرَادَ فِي كَيْفِيَّةِ الْمَرَضِ بِهَا أَيْضاً، وَ إِنَّمَا يَزِدُّهَا طَلَباً لِلصِّحَّةِ - وَ الصِّحَّةُ مِنَ الطَّبِيعَةِ أَيْضاً - بِإِنشَاءِ مِرَاجٍ آخَرَ يُخَالِفُ هَذَا الْمِرَاجِ. فَإِذْ لَيْسَ الطَّبِيبُ بِخَادِمٍ لِلطَّبِيعَةِ، وَ إِنَّمَا هُوَ خَادِمٌ لَهَا مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ جِسْمَ الْمَرِيضِ وَ لَا يُعَيِّرُ ذَلِكَ الْمِرَاجِ إِلا بِالطَّبِيعَةِ أَيْضاً. فَتَبَيَّنَ حَقِّقاً بِسَعْيِ مَنْ وَجَّهَ خَاصّاً غَيْرَ عَامٍ لَأَنَّ الْعُمُومَ لَا يَصِحُّ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ. فَالطَّبِيبُ خَادِمٌ لا خَادِمٌ أَغْنَى لِلطَّبِيعَةِ، وَ كَذَلِكَ الرُّسُلُ وَ الْوَرَثَةُ فِي خِدْمَةِ الْحَقِّ تَعَالَى. وَ الْحَقُّ عَلَى وَجْهَيْنِ فِي الْحُكْمِ فِي أحوالِ الْمُكَلَّفِينَ، فَيَجْرِي الْأَمْرُ مِنَ الْعَبْدِ بِحَسَبِ مَا تَقْتَضِيهِ إِرَادَةُ الْحَقِّ - تَعَالَى - وَ تَتَعَلَّقُ إِرَادَةُ الْحَقِّ بِهِ بِحَسَبِ مَا يَقْتَضِي بِهِ عِلْمُ الْحَقِّ، وَ يَتَعَلَّقُ عِلْمُ الْحَقِّ بِهِ عَلَى حَسَبِ مَا أُعْطِيَ الْمَعْلُومُ مِنْ ذَاتِهِ: فَمَا ظَهَرَ إِلا بِصُورَتِهِ.

پس، بنگر که چه شگفت است این! جز آن که خدمتگزار مطلوب در اینجا کسی است که بیایستد نزد مرسوم مخدومش (آنچه را مخدومش برای او ترسیم کرده است)، یا به حال و یا به قول، چه طبیب را به درستی تنها در صورتی خادم طبیعت می‌توان خواند که بر حکمی اقدام کند که مساعد آن باشد، چرا که طبیعت مزاجی خاصّ بخشیده است در جسم مریض که بدان مریض نامیده می‌شود، و اگر طبیب مساعدت کند آن را از روی خدمت، باید که به کمیت مریض آن نیز بیافزاید، ولی باز می‌دارد آن را برای طلب سلامتی- و سلامتی نیز از طبیعت است- با ایجاد مزاج دیگری که مخالف این مزاج باشد. بنابراین، طبیب خادم طبیعت نیست، و او خادم آن است از آن حیث که او اصلاح نمی‌کند جسم مریض را و دگرگون نمی‌گرداند آن مزاج را نیز مگر با طبیعت، و در حقّ آن می‌کوشد از وجهی خاص، غیر عام، چه عمومیت در مثل چنین مسأله درست نیست. بنابراین، طبیب خادم است و خادم نیست، یعنی برای طبیعت، و همین‌سان باشند رسولان و وارثان در خدمت حق- تعالی.

حقّ در حکم بر دو وجه است درباره احوال مکلفان (یکی امر با اراده وقوع مأمور به، و دیگر امر با عدم اراده وقوع مأمور به). پس، امر جاری می‌شود از بنده به حسب آنچه اراده حق تعالی اقتضا دارد آن را، و اراده حقّ تعلق می‌گیرد بدان بر

حسب علم حق، و علم حق تعلق می‌گیرد بدان بر حسب آنچه معلوم به دست می‌دهد او را از ذاتش، پس ظاهر نگشت مگر به صورتش.

فَالرَّسُولُ وَ الْوَارِثُ خَادِمُ الْأَمْرِ الْإِلَهِيِّ بِالْإِرَادَةِ، لَا خَادِمَ الْإِرَادَةِ. فَهُوَ يُرِيدُ عَلَيْهِ بِهِ طَلِبًا لِسَعَادَةِ الْمُكَلَّفِ فَلَوْ خَدِمَ الْإِرَادَةَ الْإِلَهِيَّةَ مَا نَصَحَ وَ مَا نَصَحَ إِلَّا بِهَا أَعْنَى بِالْإِرَادَةِ. فَالرَّسُولُ وَ الْوَارِثُ طَيِّبٌ أُخْرَوِيَ لِلنَّفُوسِ مُنْقَادًا لِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى جِئْنَ أَمْرَهُ، فَيَنْظُرُ فِي أَمْرِهِ تَعَالَى وَ يَنْظُرُ فِي إِرَادَتِهِ تَعَالَى، فَيَرَاهُ قَدْ أَمَرَهُ بِمَا يُخَالِفُ إِرَادَتَهُ تَعَالَى وَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَا يُرِيدُ، وَ لِهَذَا كَانَ الْأَمْرُ. فَأَرَادَ الْأَمْرَ فَوَفَّعَ، وَ مَا أَرَادَ وَفُوعَ مَا أَمَرَ بِهِ بِالْمَأْمُورِ فَلَمْ يَتَّعَ مِنَ الْمَأْمُورِ، فَسَيَّيْ خَالِفَهُ وَ مَعْصِيَةً.

بنابراین، رسول و وارث خادم امر [تکلیفی] الهی‌اند به حسب اراده [حق تعالی به امر تکلیفی]، نه خادم اراده [به طور مطلق]. پس، او (رسول) رد می‌کند بر او (مکلف) با آن (امر) برای طلب سعادت مکلف، و اگر خدمت اراده‌ی الهی می‌کرد، نصیحت نمی‌کرد، و نصیحت نکرد مگر بدان، یعنی به حسب اراده. پس رسول و وارث طیب اخروی نفوس هستند، و منقاد امر الله- تعالی- هنگامی که امرشان می‌کند، و در نتیجه، می‌نگرند به امر او- تعالی-، و نیز می‌نگرد به اراده او- تعالی-، و می‌بیند او را که گاه امر می‌فرماید او بدانچه مخالف اراده او- تعالی- می‌باشد، و نخواهد شد مگر آنچه می‌خواهد، و امر هم برای همین است، و امر را اراده فرموده است، در نتیجه، واقع هم شده است، ولی وقوع آنچه را بدان امر فرموده است مأمور را اراده نکرده است، و در نتیجه، از جانب مأمور واقع هم نخواهد شد، و مخالفت و معصیت نامیده می‌شود.

فَالرَّسُولُ مُبَلِّغٌ، وَ لِهَذَا قَالَ، "شَيْبَتِي هُوَ وَ أَحْوَاهَا" لِمَا تَحْوِي عَلَيْهِ مِنْ قَوْلِهِ "فَأَسْتَقِيمَ كَمَا أَمَرْتُ" فَشَيْبَتُهُ "كَمَا أَمَرْتُ" (هود ۱۱:۱۱۲) فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي هَلْ أَمَرْتُ بِمَا يُوَافِقُ الْإِرَادَةَ فَيَتَّعُ، أَوْ بِمَا يُخَالِفُ الْإِرَادَةَ فَلَا يَتَّعُ.

پس رسول مبلغ است، و برای همین، فرمود، "شَيْبَتِي هُوَ وَ أَحْوَاهَا" [سوره] هود و خواهرانش [سوره‌های مثل آن] مرا پیر کردند، به خاطر آن که در بر دارنده سخن خدای تعالی بود که "فَأَسْتَقِيمَ كَمَا أَمَرْتُ" (هود ۱۱:۱۱۲) (استقامت کن چنانچه امر شده‌ای!)، پس "كَمَا أَمَرْتُ" (چنانچه امر شده‌ای) پیر نمود او را، چه او نمی‌دانست آیا امر شده بود بدانچه موافق اراده بود، و در نتیجه، واقع می‌شود، و یا بدانچه مخالف اراده بود، و واقع نمی‌شد.

وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ حُكْمَ الْإِرَادَةِ إِلَّا بَعْدَ وَفُوعِ الْمُرَادِ إِلَّا مَنْ كَشَفَ اللَّهُ عَنْ بَصِيرَتِهِ فَأَذْرَكَ أَعْيَانَ الْمُمَكِنَاتِ فِي حَالِ ثُبُوتِهَا عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ، فَيَحْكُمُ عِنْدَ ذَلِكَ بِمَا يَرَاهُ. وَ هَذَا قَدْ يَكُونُ لِأَحَادِ النَّاسِ فِي أَوْقَاتٍ لَا يَكُونُ مُسْتَضْحًا. قَالَ، [فَلْ...] "مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ" (۴۶:۹ الأحقاف) فَصَرَخَ بِالْحِجَابِ، وَ لَيْسَ الْمَقْصُودُ إِلَّا أَنْ يُطَلِّعَ فِي أَمْرٍ خَاصٍ لَا عَرِيَّةَ.

و هیچ‌کس حکم اراده را نمی‌داند مگر بعد وقوع مراد جز آن که خدا کشف فرموده باشد از بصیرتش، و در نتیجه، درک کند اعیان ممکنات را در حال ثبوتشان بر آن‌گونه که هستند، و در آن هنگام، حکم کند بدانچه می‌بیند. و این گاهی برای یک نفر از مردم باشد در وقت‌هایی که استمرار ندارند. فرمود بگو، "مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ" (۴۶:۹ الأحقاف) (نمی‌دانم با من و شما چه خواهد شد). پس، تصریح کن به حجاب، و مقصود جز این نیست که به امری خاص آگاه شود، نه غیر. (پایان نقل) پس، بسیار شایسته است که سستی نورزیدن در یاد خدا به همراهی و ملازمت امر خدای تعالی معنا شود، و با بیان امیرالمؤمنین، حضرت علی- علیه السلام- در وصیت‌نامه خود به امام حسن مجتبی- علیه السلام- تفسیر شود، که فرمود، "فَإِنَّ أَوْصِيَاءَ اللَّهِ أَيُّ بُنْيٍ وَ لُرُومِ أَمْرِهِ. وَ عِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ وَ الْإِعْتِصَامَ بِحَبْلِهِ" (پس، همانا من سفارش می‌کنم تو را به تقوای الله، ای پسرکم! و همراهی امرش! و آبادانی قلبت با یادش. و عصمت یافتن با رشته‌ی او.) در شرح این نامه شریف، گفته شد که "امر" خدای تعالی می‌تواند هم "فرمان" و "دستور" او بوده باشد در ظاهر، و هم "شان" و "حق" او بوده باشد در حقیقت، و این دو ارتباطی متقابل دارند با آبادانی قلب و با یاد خدا، و یاد خدا نیز چنان که گذشت، دو سویه است، "فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ" (۲:۱۵۲ البقرة) (پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم!)

اما آن که شیخ ابن عربی فرمود، "رسول و وارث خادم امر [تکلیفی] الهی‌اند به حسب اراده [حق تعالی به امر تکلیفی]، نه خادم اراده [به طور مطلق]"، این به همان دلیل است که فرمود: و هیچ‌کس حکم اراده را نمی‌داند مگر بعد وقوع مراد جز آن که خدا کشف فرموده باشد از بصیرتش، و در نتیجه، درک کند اعیان ممکنات را در حال ثبوتشان بر آن‌گونه که هستند، و در آن هنگام، حکم کند بدانچه می‌بیند.

بنابراین، شاید بتوان گفت که آبادان نمودن قلب با یاد خدا شرط ملازمت امر خداست به هر دو معنای دستوری و هستی‌شناسانه آن، چرا که ملازمت اراده به طور مطلق محال است به خاطر آن که کشف شدنی نیست برای همگان. پس، باید آنچه را به صورت امر تکلیفی فرموده است ملازم بود، و یا شأن حق تعالی را به میزانی که می‌توان فهمید رعایت نمود. و الله اعلم!

3. **اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ:** بروید سوی فرعون که او طغیان کرده است. بیشتر فرمود، "اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ" (۲۰:۲۴ طه) (برو سوی فرعون، که او طغیان کرده است!)، در آنجا معنای "طغیان" شرح داده شد، و گفته شد که اصل واحد در این ماده همان ارتفاع و تجاوز از حدّ متعارف است. در آنجا فقط به موسی- علیه السّلام- فرمود تا سوی فرعون برود، و چون موسی- علیه السّلام- درخواست شراکت و وزیري هارون- علیه السّلام- را در امر رسالت کرد، و خدای تعالی با آن موافقت فرمود، در اینجا با آن دو فرمود که سوی فرعون بروند چون او طغیان کرده است. معنای طغیان او همان رعایت نکردن دستور و شأن الله- تعالی- است، چه او تجاوز کرده است از حدّ و حقّ خود، و دیگر شؤن خدای تعالی را از حقّشان محروم کرده است و آن را به خود اختصاص داده است. توضیح بیشتر این طغیان نیاز دارد به معرفت اسم جلاله "الله" و شؤن او- سبحانه و تعالی-، که در شرح وصیت‌نامه امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب-، علیه السّلام- به فرزند بزرگوارش، امام حسن مجتبی- علیه السّلام- به قدر وسع و معرفت آورده شد.

4. **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا يَخْشَىٰ:** و بگوئید با او سخنی نرم شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه کریمه چنین می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۲۱۴-۲۱۳): و مراد از اینکه فرمود "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا" این است که در گفتگوی با فرعون از تندى و خشونت خودداری کنید، که همین خویشتن داری از تندى، واجب‌ترین آداب دعوت است.

[بیان اینکه اظهار امید در کلام خدا (در مانند جمله: "لَعَلَّ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ") قائم به مقام است و رد سخنی از فخر رازی در باره سر ارسال موسی (علیه السلام) به سوی فرعون با علم به ایمان نیاوردن او] در جمله "لَعَلَّ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ" تذکر و یا خشیت فرعون آرزو شده، و این امید، قائم به مقام محاوره است نه به خدای تعالی که عالم به همه حوادث است که پیش خواهد آمد.

کلمه "تذکر" به معنای قبول یادآوری و التزام به مقتضیات حجت یاد آورنده و ایمان به آن است و کلمه خشیت به معنای مقدمه آن قبول و ایمان است، پس برگشت معنا به این می‌شود که "شاید او ایمان بیاورد و یا نزدیک به ایمان آوردن شود و حد اقل بعضی از خواسته‌های شما را اجابت کند."

بعضی از کسانی که معتقدند ایمان فرعون در حین غرق شدن قبول است، به کلمه "لعل" در آیه مذکور بر مدعای خود استدلال کرده‌اند، به این بیان که امید و آرزو از ناحیه خدای تعالی واجب الوقوع است، هم چنان که به ابن عباس و قدمای مفسرین هم نسبت داده‌اند که هر چه را خدا در باره‌اش امیدوار شود آن خواهد شد، پس از آیه بر می‌آید که یکی از دو امر تذکر و خشیت واقع شد که هر يك واقع شود نجات را به دنبال دارد، (پس فرعون که به حکایت قرآن، در حین غرق شدن ایمان آورد اهل نجات است.)

لیکن این حرف مردود و ممنوع است، و کلمه "عسی" و "لعل" در کلام خدای تعالی بر همان معنایی دلالت می‌کند که در کلام غیر خدا دلالت می‌کند، و آن معنا عبارت است از امیدواری، چیزی که هست امید در غیر خدا قائم به شخص جاهل است، ولی در خدای تعالی قائم به او نیست، چون او منزّه از جهل است بلکه قائم به مقام است، یعنی کسی که در چنین مقامی قرار گیرد و جوانب کلام را زیر نظر داشته باشد، می‌فهمد که جا دارد چنین و چنان شود، به خلاف امیدواری در غیر خدا که هم ممکن است قائم به نفس امیدوار باشد و هم قائم به مقام تخاطب و گفت و شنود. (پایان نقل) این شاء الله، رای شیخ ابن عربی درباره ایمان فرعون بحث خواهد شد، و در اینجا فقط دو گفتار از شیخ ابن عربی را می‌آوریم. شیخ در فتوحات مکیه (ت. عثمان یحیی، ج ۱۱، ص ۳۱۳) چنین فرموده است:

[مردان قوت و نرمی]

از گونه آنان - رضی الله عنهم- پنج مرد باشند در هر زمانی نیز، نه بیشتر شوند و نه کمتر. آنها بر قدم آن هشت تا باشند در قوت، غیر آن که در آنها نرمی‌ایی است که در آن هشت تا نیست. و آنها بر قدم رسولان هستند در این مقام. خدای تعالی می‌فرماید، "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا" (۲۰:۲۴ طه) (پس، بگوئید با او سخن نرمی)، و او- تعالی- فرمود، "فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئْتَ لَكُمْ" (۳:۱۵۹ آل عمران) (پس، به کدامین رحمتی از خدا نرم شدي براي آنها)، و آنان با وجود قوت‌شان، نرمی‌ایی دارند در بعضی مواطن، و اما در عزائم (مهمات)، آنها در قوت با آن هشت تا یکسان باشند، و افزون بر آنان باشند با آنچه یاد کردیم آن را از آنچه برای آن هشت تا نیست. و ما ملاقات کردیم بعضی از آنان را- رضی الله عنهم- و بهره بردیم از آنان. هم چنین فرموده است (الفتوحات المکیه، ت. عثمان یحیی، ج ۱۲، ص ۹۶)

پس، فرق گذاشت [خدای تعالی] بین قول خود با نبی خود، "و اعْطُ عَابِدِيهِمْ" (و سخت بگیر بر آنان)، و قول او به او به عین خودش، "فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَئْتَ لَكُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ اللَّوْلِ لَآنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ" (۳:۱۵۹ آل عمران) (پس، به کدامین رحمتی از خدا نرم شدي براي آنها، و اگر می‌بودی جفاکاری سنگ دل، هر آینه پراکنده می‌شدند از پیرامون تو)، و او - سبحانه- به موسی

و هارون فرمود، "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا" (۲۰:۴۴ طه) (پس، بگویند با او سخن نرمی)، تا مقابله کند با آن غلظت (تندی) فرعون را، و در نتیجه، بشکند به خاطر عدم مقاوم، چون قوتی نیافت که غلظتش تصادم کند [با آن]، بازگشت اثرش بر خودش، هلاک کرد او را با غرق. پس، با نرمی فرعون هلاک شد.